





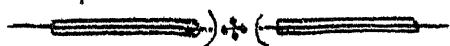






ہو عزیز

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



سپاس بقیاس مرخالی بچوں و بیچکوں رابر آنکہ زمرہ اولیاء مخصوص گردانید از  
بندگان خویش و درود نامحدود بر سوسے را کہ شفاعت خواهد کرد او شانرا بفضل عمیم  
خویش بموجب آیہ کریمہ **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** و اہل بیت و یاران  
او بادا بعد میگوید بندہ کینہ سرفرا کرده جان نثار خودہ دین و دنیا سپردہ مرادات  
دارین یا خندہ حاجات کونین ستانندہ آستانہ فیض نشانہ درگاہ والا جاہ جناب فیض  
باب خواجہ رستین شمس العاشقین قرا المعشوقین فخر الاولین و الآخرین تہک الشائخین  
سلطان المشائخ فی السموات و الارضین حضرت خواجہ نظام الحق و الشریع والہدی  
والدین محبوب الہی **الَّذِي كَانَتْ لِيْلًا وَاوْدًا لِّبَنِي الْمَاءِ وَاطِيْبًا مِّنْ طَبِيعِ الطَّالِبِينَ** بمرکت فرار  
عقیدت آئیں فدویت گزین ظہیر الدین کرانوی کہ یکے از علمایان واحدی انہ  
متوسلان خلاصہ خاندان مصطفوی نقادہ و دودمان مرتضوی حضرت سید عوف علی  
پشتی نظامی فخری دہلوی ادام اللہ تعالی برکاتہ بہت کر این ترجمہ رسالہ ایست کہ حضرت  
مولانا فخر الدین زرا دی کہ یکے از اجلہ خلفائے حضرت سلطان المشائخ محبوب الہی  
بودند قدس اللہ سرہا الغریر و درجلیت و اباحت سماع تصنیف فرمودہ و باعث تصنیف

این رساله از سیر الاولیا معلوم میشود که در وقت دولت حیات جناب حضرت سلطان  
 المشایخ قدس الله سره العزیز جاسدان و متعذبان از سماع شنیدن آنحضرت عباد  
 و حد میبردند و اندرون خود از کینه و فتنه پر کرده بودند و از الله <sup>جعله من المحسنين</sup> جعلی من المحسنین  
 من الکافیة که زبان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گذشته است خبرنداشتند  
 معنی آنکه ای خدایا بگردان مرا از حسد کرده شدگان و گردان مرا از حسد کنندگان  
 و همیشه از راه عناد آرزو میداشتند که از بادشاه عهد گفته محضر سماع مقرر سازند و با  
 حضرت پر عظمت سلطان المشایخ بنیباکنند از خود عهد سلطنت سلطان غیاث الدین تعلق  
 شیخ زاده حسام نافر جام که در او ابل با نواع شفقت و مرحمت حضرت سلطان المشایخ  
 بود و از شومت سر شهرت خود معنی ذوق شوق درویداننده بود خواست که بجهت  
 سماع غوغاء محضر سماع پیدا آرد و قاضی جلال الدین و ابوالحی نائب حاکم مملکت که  
 در تقصیل اهل عشق مشهور بود و دیگر دانشندان متعذبان شیخ زاده حسام را اینگفت  
 پیشوائے خود ساختند و مقرر کرده از بادشاه گفتند که سماع در نزد مهاب امام اعظم حرامست  
 و شیخ نظام الدین که مقتدائے عالمست میبشوند چندین هزار خلق در کارنا مشروع  
 متابعت او میکنند بادشاه بشنید چون میرا اجلت و حرمت سماع خبر نبود متحرف شد که  
 این جنس بزرگ مقتدائے عالم مشروع چگونه کند هم بقول الله عاقول الظالمون  
 معنی آنکه پناه میجویم بخدا از آنچه میگویند ظالمان و سوا لها و فتوا قاضی حمید الدین  
 ناگوری در روایات کتب شرعیه میش بادشاه بردند گفتند که چون علمائے دین در حرمت  
 سماع فتوی کرده اند جمله علمائے شهر و صدور و اکابر را طلب کنند و محضر سازند و  
 معتقدانیکه این خبر بخدمت حضرت سلطان المشایخ رسانیدند آنحضرت هیچ بنجد  
 راه ندادند و علمائے اعلم وقت که بخدمت گاری آنحضرت منسوب بودند پیش از  
 رفتن در محضر سماع آیات و دلایل اباحت سماع برائے استحضار مسائل روبرو عرض  
 میکردند چون در روز آنحضرت از علم لدنی مملو بود هیچ ایشان التفات نمیکردند و  
 لیکن آنها را هم بر توجع علم سلطان المشایخ اعتمادی کامل بود الغرض آنحضرت را

بسم الله الرحمن الرحیم

در سرائے بادشاہ طلب واقع شد از ایران خود کسے را طلب نکرد فاما قاضی محی الدین  
 و مولانا فتح الدین زرادی بغير طلب برابر بندگان آنحضرت رفتند و آنجا پیش از حکم  
 محض سماع شود قاضی جلال الدین نائب حاکم کہ مدعی اہل سماع بود سلطان المشایخ  
 را سخنان نصیحت آمیز و کلمات تعصب انگیز گفتن گرفت چنانکہ نہ لایں مجلس آنحضرت  
 بود و آنحضرت تحمل میکرد و حکم میوزید چون سخن بدینجا رسید کہ بعد ازین اگر دعوتے  
 کنی و سماع بشنوی منکہ حاکم شرع ام تر ایازارم سلطان المشایخ ازین سبب در غضب  
 شد و فرمود مغزول باد ازین مشغل کہ بقوت آن سخن میگوئی چنانچہ بعد از دو اوزہ  
 روز از قضائے آبی مغزول شد و عنقریب سفر کرد و شیخ زادہ حسام گفت کہ در مجلس شما  
 سماع میباشد و قصص کند و آواز نعرہ و آہ میکند سلطان المشایخ فرمود کہ غلبہ میکن  
 سماع بگو چیست او گفت نمیدانم آنحضرت فرمود چون معنی سماع ندانی با تو سخن  
 کردن نشاید شیخ زادہ حسام نلزم شد و ساکت گردید و بادشاہ کہ سخن دلپذیر حضرت  
 سلطان المشایخ بگوشش گوش شنید و گفت کہ ضا غلبہ میکنید بشنودید شیخ چه میفرماید و مولانا  
 حمید الدین و مولانا شہاب الدین ملتانی ساکت بودند بلکہ مولانا حمید الدین بیان میکردند  
 چنانکہ مدعیان ذکر مجلس سلطان المشایخ میگویند همچنان نیست من برخلاف آن معا  
 کردہ ام درین محل قاضی کمال الدین گفت کہ جلے روایت نیدہ ام **م قال ابو حنیفۃ**  
**السماع حرام والرقص مستحب** یعنی گفت ابو حنیفہ کہ سماع حرام است و رقص کردن کار  
 بدست نزدیک دریں اثنا مولانا فتح الدین زرادی روئے مبارک خود جانب علمائے  
 شہر کرد و از وفور علم و قوت و ولایت خود گفت کہ شما از دو جہتہ یک جہتہ گیرید اگر جہتہ  
 لیرید حل ثابت کنم و اگر جہتہ حل گیرید حرمت ثابت کنم و فی الحقیقت چنان قوت علم و  
 نقوی داشت کہ اگر پیشینہ علامہ عصر بودے تا اورا ملزم نکردے نماندے و اصلا  
 در بحث مسامحت نکوے و ہم در اثنائے بحث مولانا علم الدین نسبتہ شیخ الاسلام  
 ہاشم الدین ذکر یاد آمد بادشاہ ازوے پرسید کہ تو ہم دانشمندی دریں باب چه میگوئی  
 سماع حلال است یا حرام و چون در بغداد و روم و شام گردیدی مشایخ آن ضلع



عیشوندیانه مولانا علم الدین گفت که من درین مقدمه رساله مقصده نام نوشته ام  
 و اوله حلت حرمت آورده ام و دران کتابت کرده ام اما آنکه بدل می شنوند ایشان را  
 مباح است و آنکه بنفس می شنوند ایشان را حرام و در همه شهر را و هر دیار زیمرگان و  
 مشایخان سماع می شنوند و بعضی بادف و شبانه و کسی ایشانرا منع نمیکند و سماع در میان  
 مشایخ از شیخ جنید و شبلی موروث است پس بادشاه این چنین شنیده ساکت گشت  
 و مولانا جلال الدین گفت که بادشاه بر حرمت سماع حکم کند و نایب امام اعظم رعایت  
 دارد و در مجلس حضرت سلطان المشایخ از بادشاه فرمودند خواهیم که درین باب حکم کنی  
 بادشاه حکم آنحضرت قبول کرد و هیچ حکم نکرد و درین حرف دور روایت است یک  
 آنکه مولانا فخر الدین در رساله اباحت سماع که نام او کشف المقتل من وجود السماع  
 کرده است آورده است و صحیح همین است چرا که مولانا فخر الدین از ادبی دران مجلس  
 حاضر بود و بیشتر بحث با قاضی کمال الدین صدر جهان او کرده و آن اینست و مرأ  
 قال الخالف من لا اولیة فی تفسیر من یقول بالتعلیل فما کان ظاهراً بالطلان یجمع  
 البینة الی الحرمة و الخلف اول ابی دلویة الذک و الفعل کان لکن من اول الفع الی اوان  
 المجلس عند السطامعنی آنکه و آنچه گفته است مخالف از دلیلهای دیگر آه کردن کسی که میگوید  
 بحلال گردانیدن هر گاه که بود ظاهر دروغ رجوع کرد بحث سوئی حرام شدن و حلال  
 شدن پسترجوع کرد سوئی بهتر بودن ترک و کردن و بود این قصه از اول وقت  
 سخن تا اول سایه اصلی زوال پسترخواستند همه در مان مجلس از سر لای بادشاه  
 و روایت دوم آنکه بادشاه حکم کرد حضرت سلطان المشایخ و فقیه خواهند سماع بشنوند  
 کسی منع نکند و آنکه بنفس سماع بشنوند چنانکه طائفه قلندریان و حیدریان ایشانرا  
 منع سازند و این روایت ضعیف است زیرا که اینها دران وقت حاضر نبودند و بعد  
 فراغ بادشاه حضرت سلطان المشایخ را با تعظیم و تکریم بسیار رخصت گردانید و بدین  
 روزهایکی از حضرت سلطان المشایخ پرسید که مگر درین وقت حکم شده است که حضرت  
 مخدوم هر گاه که خواهند سماع بشنوند و حلال است آنحضرت فرمود اگر حرام است

درین باب حکم کنی

علی  
 ۱۶۵

بگفته کسی طلال نشود و اگر حال است بگفته کسی حرام نشود و بین مسلم و حلف می  
 است حضرت امام شافعی رحمته الله علیه حکم تنایع بادف و شبانه بلایع میدارد و بزحلا  
 علماء ما و اکنون هر چه حاکم کند همان باشد و مولانا ضیاء الدین برنی در حیرت نامه خود  
 می آرد چون سلطان المشایخ از محضر مذکور در خانه آمد بوقت نماز پیشین بر او مولانا  
 محی الدین کاشانی و امیر حسر و را طلب کرده فرمودند که دانشمندان دینی بعد اوت و حسد  
 من پر بودند میدان فراغ یافتند و سخن پار از عداوت بسیار گفتند و عجبی امروز معانه  
 شد که در معرض حجت احادیث صحیح حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نمی شنوند و  
 همین میگویند که در شهر ماعل بروایت فقره مقدم است بر حدیث و هر بار که حدیث صحیح  
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مذکور میشد بر می آمدند و منع میکردند که این حدیث  
 متسک شافعی است و او دشمن علماء ماست و بیچ عالمی نه دیده شده و نشنیده شده  
 که احادیث صحیح آنحضرت صلی الله علیه و سلم را انکار کرده باشند و آنچه سخن نمیگوید  
 مگر آنکس که از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم اعتقادے نداشته باشد و هم سلطان المشایخ  
 میفرمودند نمیدانم که این چه روزگار است در آن شهر که این چنین مبارکه کنند چگونه  
 آبادان مانند عجب است که خشت خشت نشود چون بادشاه و آمر او و خلائق از قاضی  
 و علماء شهر میشوند که درین شهر عمل بر حدیث نیست چگونه اعتقاد بر حدیث آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم را سخ مانده و از اوقات که ایشان روایت کردن حدیث منع میکردند  
 من ترسانم که شومست این چنین بد اعتقادی که از علماء شهر معانه شد از آسمان  
 بلا و جلا و قحط و قحط و قحط بر سر شهر خواهد بارید از آن بود که در چهارم سال ازین ماجرا تاملی  
 علماء که در محضر بودند و دیگران هم بسبب ایشان در دیوگیر جلا کردند و بیشتر از آن علماء  
 در دیوگیر سر نهادند قحطی تنگ و دوائی سخت در شهر پیدا شد سبحان الله هر سخنی  
 که زبان مبارک حضرت سلطان المشایخ گذشت بود عین آن معاینه شد و تمامی این  
 محضر جماع در سیر الاولیاء مرقوم است درین رساله بنا بر سناد خلاصه آن نوشته ام  
 و در نواید الفوا و لفظ حضرت سلطان المشایخ قدس الله سره العزیز احوال سماع

بسیار جانند کورست من عین آں عبارت تبرکاً آورده ام جائے فرموده که سماع  
 درین شهر قاضی حمید الدین ناگوری نشانده است قاضی حمید الدین قدس الله سره العزیز  
 المبارک وقاضی منہاج الدین بچوں او قاضی نشدہ وصاحب سماع بودند بسبب  
 ایشان اینکار استقامت پذیرفت اما قاضی حمید الدین ناگوری با آنکه مدعیان با او  
 متازعت کردند و خصوصت بسیار وقاضی ہمراہ حرف ثابت بود جائے فرموده کہ  
 چون ذکر سماع مشنیدن قاضی حمید الدین بسیار شد مدعیان آنوقت فتوا بسیار  
 کردند جوابا شنیدند و ہم نسبتند کہ سماع حرام است یقیناً بود کہ او با قاضی حمید الدین  
 آمد و شد داشت مگر او ہمدراں فتوی چیزے نسبت این خبر با قاضی حمید الدین  
 رسانیدند و درین میان آں فقیہ بجاہت قاضی حمید الدین آمد قاضی حمید الدین  
 روسوئے او کرد و گفت تو ہم جواب آن نسبتہ فقیہ شرمندہ گوئند شد گفت آری  
 نسبتہ ام برین حرف خواجہ ذکرہ اسدبا الخیر فرمود روزے قاضی حمید الدین چیزے از  
 سر خودیروں داد با آن فقیہ گفت آن مفتیان کہ جواب نسبتہ اند نزدیک من  
 ایشان ہنوز در شکم ما در اند اما تو زادہ شدہ و بے ہنوز طفلی و جائے دیگر فرمود کہ مولانا  
 برہان الدین بلخی را با و فور علم کمال صلاحیت ہم بود چنانکہ بارہا گفتی کہ خدائے  
 عزوجل مرا ازین بچہ کبیرہ نخواہد پرسید مگر از سماع آنگاہ خواجہ ذکرہ اسدبا الخیر تبسم فرمود  
 و گفت کہ مولانا برہان الدین چو این سخن بگفتی کہ خدائے عزوجل مرا ازین بچہ کبیرہ  
 نخواہد پرسید این ہم بگفتی کہ مگر از یک کبیرہ ازو پرسیدند کہ آن کبیرہ کد ام سرت  
 گفت سماع چنگ کہ آن بسیار شنیدہ ام و این ساعت ہم اگر باشد بشنوم و جائے  
 فرمودہ کہ مشایخ فرمودہ اند کہ در سہ وقت نزول رحمت باشد یکے در حالت سماع دوم  
 در وقت طعام کہ بر نیت قوت طاعت خوردند سیوم در وقت ماجرا و صفا کردن  
 در و ایشان و جائے فرمود کہ صاحب مرصاد درین باب رباعی نوشتہ

وین جیفہ مُردار بدامت بادا  
 گر بر تو حرام ست حرامت بادا

دنیا طلبا جہاں بجاہرت بادا  
 گفتی کہ سبز ذہن حرام ست سماع

باز بنده عرض داشت کرد که اکثر علماء درین باب بحث کنند و در نفی سماع سخن گویند  
 نیکو نماید اما آنکه در جامه فقر باشد او چگونه نفی کند و اگر هم بنزدیک او حرام باشد آنقدر  
 کند که خود نشنود و اما بادیگر آن خصوصیت نکند که مشنود خصوصیت صفت درویشان  
 نیست خواجہ ذکرہ اللہ بالآخر تبسم فرمود باز بنده عرض داشت کرد کہ بنده این طالعذرا  
 کہ منکر سماع اندنیکو میدانند و بر مزاج ایشان و قوفی تمام دارد و عرض آنکه ایشان کہ سماع  
 نمی شنوند ہم چنین میگویند کہ ما از آن نمی شنویم کہ حرام است بنده سوگند نمی خورد  
 اما راست میگوید کہ اگر سماع حلال بودے ہم ایشان نشیندے خواجہ ذکرہ اللہ بالآخر  
 برین سخن تبسم فرمود و گفت آریے چون در ایشان ذوق نیست چگونه شنیدے  
 و ہر چه شنیدندے و جائے در سیر الاولیا آمدہ کہ حضرت گنجشکر در حق سلطان المشائخ  
 قدس سرہما فرمودہ کہ من از خدا خواستہ ام کہ ہر چه تو خدا خواہی بیابی بعد از آن  
 آن روز عصا بمن داد و فرمود کہ شیخ مشیوخ العالم فرید الحق ولیدین قدس سرہما الیہ  
 در حجرہ سر رہتہ کردہ و بشرہ متغیر کردہ بیگشت و ایں بیت میگفت **بیت**

خواہم کہ ہمیشہ در وفائے تو زیم	خاک شوم و زیر پایے تو زیم
مقصود من خستہ ز کونین توئی	از بہر تو میرم از برائے تو زیم

چون بیت تمام کرد سر بسجہ نہاد چند کرت من مثل این دیدم در حجرہ در رقم و سر  
 در رقم شیخ مشیوخ العالم نہاد شیخ کبیر فرمود بخواہ چه میخواہی من چیرنے  
 دینی خواستم شیخ مرا بخشیدہ بعدہ ایشان شدم کہ چرا خواستم کہ در سماع میرم بعد  
 قاضی محی الدین کاشانی پرسید آنچه بود سلطان المشائخ فرمود ہستقامت خواستم  
 شیخ مرا بخشید المرام آنکہ چون رسالہ حضرت مولانا فخر الدین زرادنی بزبان عربی  
 بود لہذا بموجب فرمودہ سیدی سیدی مرشدی ترجمہ آن زبان فارسی کرد و آیتوں الرجالون  
 یقبلہ الکالمون الماھرون وان کمرہ الحاسلین الطالمون کی آجاء فی التنزیل اللہ تم نورہ  
**کذکرہ الکافرین** یعنی آنکہ و امید از خدائے تعالی اینکه  
 قبول کنند ایں ترجمہ را کالمان و ماہران و اگر چه کہ اہیت بر نہ حد کنندگان و ظلم

نمائندگان چنانچه آمده است در قرآن شریف و خدا تعالی تمام کننده لور خود است  
 و اگر چه مکروه پندارند کافران **بِذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 بِحَمْدِ اللّٰهِ الَّذِیْ خَلَقَ الْاَوَّلِیْنَ اُولِیْ الْعِلْمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ  
 خدا که مخصوص گردانیده اولیا را بیکوئی شنیدن مترجم میگردد که باید دانست که  
 اینجا دو امر اندیکه سماع و معنی آن شنیدن است هر خبری که بشنود و دیگری سَمْعُ  
 سماع و معنی آن شنیدن کلام حق و کلام قدیم و این مخصوص است مراد اولیا  
 قدس الله سرهم و ایشان خبر کلام حق هیچ نمیشنوند و اگر خبری میشوند بر آن حمل  
 میکند بکما قال الله تعالی فان اولوا الالباب هم اولوا الالباب چنانچه این بیت بر همین آیه محمول است \*

درو دیوارین آئینه شد از کثرت شوق | هر کجا این گم رویی ترا می گم

م و اطباء سرایر هم بطوائف المحاطب عند السمع ت و خوش گویا در وقت ما ایشان را بکفری  
 پارخیزانند خطاب کرده شده نزدیک شنیدن م و انسح قلوبهم کلامه القدم بکشف القلوب  
 و شنوایند لها ئی ایشان از کلام قدیم خود بکشودن پرده ها هم و الصلوة علی محمد و آله  
 الابدیة بالاحکام و در و فائزین در حضرت محمد صلی الله علیه و سلم سردار پیغمبران بالاتفاق  
 الله و اتباعه الذین لهم حسن الاتباع و اولاد و متابعان در نفس با کبر برکے ایشان  
 نیکو متابعت هم ائمتت مقدسه در لغت آنرا گویند که پیشوائے لشکر باشد و در اطلاق  
 علما آنرا که در شروع کتاب یا شروع علم ذکر آنرا تقدم باشد هم اعلان اهل السنه و الجماعه  
 خلف فرقی بدانکه اهل سنت و جماعت سه تو هستند الفقهون بقیهها هم و المحلثون  
 دویم مخدیان هم و الفلثون سوم مخدیان هم فالفقهون المحلثون اهل الطواغیرت پس  
 قیماں نام نهاده اند مخدیان را صاحبان طایفه لاهمه یعنی بن بجز او آنچه و یطلبون  
 الا سنا لکثرت زیرا که او شایع است و اعتماد میکند فقط بر حدیثیکه روایت کرده شده باشد از جناب  
 رسالت مآب صلی الله علیه و سلم و طلب میکند سند های صحیح را که راوی او معتبر باشد  
 قسم هم و هم اهل الهادیات و ایضا یعنی مخدیان نام نهاده اند آنها را یعنی قیماں را  
 صاحبان عقل هم و اثم یعنی کوبالری و تیر کون الخبر الواحدت برکے اینک آنها را عمل میکنند

بر عقل خود و ترک میکند حدیث و احادیث را یعنی حدیثی را که راوی او یک یا ششم فندهم  
العمل بالدرایت مع وجود مخالفته الخبر الواحد عن الثقات جازمت پس نزدیک  
اوشان عمل کردن بر عقل و قیاس با وجود مخالفت شدن حدیث و اگر واحد شدن از راویان  
معلوم باشد جازمت هم معتقد بحدیثین را میجویند ..... پس نزدیک محققان جاز  
نیست هم و الصوفیه بحد الفیضین طریقت و صوفیان جدیدترین بهر دو گروه هستند و صاف تر  
اوشان هم که انهد بنو جهمون الله تعالی ان التفتت عما لله تعالی زیرا که اوشان متوجه پیشتر  
سوائے خدا تعالی تبرک کردن التفتت از چیزیکه یا سوائے خدا تعالی است هم فصحی عملون باللذنه  
الاحوط ولا یقبلون المذهب المعین پس اینها عمل میکنند بذهب محتاط تر و  
قبول نمیکنند بذهب معین راهم که مائل بضم الصوفی که مذهب الهی المذهب  
المعین است چنانچه گفته اند بعضی اوشان که صوفی نیست بذهب از برای او یعنی بذهب معین هم  
و تمسکون بقوله علیه الصلوة والسلام و تنگ میکنند بقول پیغمبر خدائے و باد  
بر او درود و سلام هم اختلافی سعت فی الدین است تفاوت است من و سعت است در دین  
هم فاذا کان الاختلاف توسیعاً فاختیار المذهب المعین یقتضی است پس هر گاه یک  
که اختلاف و سعت شد پس اختیار کردن بذهب معین تنگی است هم و تضیق الموسع منصرفی  
الدین است و تنگ کردن کشاده شده را منع کرده شده است در دین هم که در حرج فی حق المکلف  
است زیرا که این حرج است در حق تکلیف کرده شده یعنی بنده هم و كذلك منع النبي صلی الله  
علیه وسلم الا حرجین دعاء است و برای همین منع کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم  
اعرابی را وقت دعا کردن او و عربی ساکن در بیابان را گویند اللهم ارحمنا و محمد و آل محمد  
احد است ممکن همراه کسی دیگر امارا و محمد را و رحمت بار خدا یا رحمت کن هم لغت صحیح و اسعاً  
ای تضییف است و فرمود جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم که البته تحقیق تو تنگ کردی تو  
واجب راه فتنه ان اختیار المذهب المعین لیس لشیء است پس ثابت شد که اختیار کردن  
بذهب معین چیزی خوب نیست هم و هو طریق العوام است و این راه عوام است هم و یونیده  
الکتاب السنه است و تأیید میکند این را قرآن و حدیث هم و جمع علیه المحققون

کرده اند برین محققان هم فالکتاب هو قول الله تعالى كما استسألو الله ان لا يفرق الله بينكم ولا بين آلهم  
 این قول خداست که نیست پس سوال کنید اهل ذکر را اگر باشند بخندیدم <sup>م</sup> فالامور بالسلطان  
 من غیر تعیین بدل علی ان اختیار المذهب للعین <sup>عند</sup> است پس حکم او سبحانه بسوال  
 بدون معین کردن اهل ذکر و ولایت لیکن بر آنیکه اختیار کردن مذہب معین بدعت است هم  
 و اما السنه و بقوله عليه الصلاة والسلام <sup>م</sup> ولكن حديثه ليس قول - ان حضرت است برو  
 درود سلام هم اصحابی كالنور بما بهم اقتدي بهما اهتديتم <sup>م</sup> یاران من پیروی شما را بکارند  
 بهر کس که از ایشان اقتدا کنید هدایت یابد هم فالامور الاقتدا كما امر السوال في ترك الاحكام  
<sup>م</sup> پس حکم اقتدا در حدیث پیروی حکم سوال است در قرآن مجید در ترک کردن اختیار یعنی  
 چنانکه در قرآن شریف حکم سوال مطلق است از کسی شخص معین نیست همچنین حدیث حکم اقتدا  
 از کس صحابی معین نیست و اما الاجماع فهو ظاهر و لیکن اجماع پس ظاهر است هم  
 لا يلزم في قول العلماء المتجهدين واجب حتى يميزوا اهل دليل الحق من الرجوع  
 والقبول بالضعف فيراكم لظن <sup>م</sup> در قولهاست عالمان مجتهدان واجب است تا که  
 تمیز کنند عقلمند و دلیل غالب با از مغلوب و قوی از ضعیف هم لزيادة الوشك في الامور  
 من برك زاید شدن رشد در حصول هم و هو طريق طالب العلم <sup>م</sup> و این راه طلب کردن علم است هم و  
 طالبه <sup>م</sup> بالاجماع <sup>م</sup> طلب کردن علم واجب است بالاتفاق هم ملاذ و منتهی الحدیث <sup>م</sup> چنانکه  
 درین حدیث شریف <sup>م</sup> طلب العلم فريضة على كل مسلم <sup>م</sup> یعنی طلب کردن علم فرض  
 است بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان <sup>م</sup> فاختيار المذهب للعین بالتقليد المسداد  
 هذا الباب پس اختیار کردن مذہب معین بتقلید بند کردن این باب است هم و  
 القياس كذلك لكونه ترجيحاً لا من <sup>م</sup> حجت و قیاس نیز بچنانست است برائے  
 بودن او یعنی اختیار مذہب معین غالب بدون غالب کنند زیرا که اختیار کردن مذہب  
 معین با وجود بر ابر شدن همه مذہب با اهل سنت و جماعت در حقیقت دعوی است بدون  
 دلیل هم و خرجانی حق المكلف كما ذكره <sup>م</sup> و حجج در حق تکلیف کرده شده یعنی بنده  
 چنانچه ذکر کرده اند و شان یعنی فقیهان هم فاذا كان الصوفية في مذهب غير معين

قرآنیة الفقهاء عليهم السلام في شرح تيسر في معرفة اصول الفقه في معرفة معین شده اند زیرا که  
 نه فقط قول فقهاء میگیرند و نه قول محدثان بلکه در هر چیزیکه احتیاط زیاد باشد همانرا میگیرند  
 پس روایت فقهاء بر او نشان جفت نیست هم غافله است پس هم کرم و اسمع اکان است بشنود  
 هم فها انما تسمع فی توضیح السماع و اباحتیه است پس آگاه باش که حالا شروع کردم در  
 واضح کردن سماع و سماع کردن او **مختصراً** اما موسوماً با اصول السماع است و تصنیف کردم کتاب  
 نام نهاده شده با اصول السماع **مترجمه** علی عشرة اصول و اعرضت عن زیادة الفصول  
**ت** و مرتب کردم و در پروده اصل و شماره گزیدم از زیاده کردن فضلاء **الأصول**  
 فی بیان حقیقة السماع صیغة و لغة و اصطلاحات **ت** اصل اول بر بیان کردن حقیقت سماع است  
 از روی صیغه که کدام صیغه او از روی معنی لغوی و از روی معنی اصطلاحی هم السماع  
 لفظ مشترک است سماع لفظی است مشترک میان چند معنی هم و هو عند بعضی الاسم الجامد  
 کما فی تاج الاسامی السماع السمری **ت** او نزدیک بعضی اهل لغت اسم جاد است  
 چنانچه در تاج الاسامی که کتابی است در لغت که سماع بمعنی مسرت است اسم جامد  
 از آگوشه که خود از کسی لفظ مشتق باشد و نه از کسی صیغه دیگر مشتق باشد هم و عندک اکثر  
 هو الصدور عن السمع و استعمل فی المسموع یقال هذا الكتاب سماع اخی مسموع  
**ت** و نزدیک اکثر کسان او مصدر است بمعنی شنیدن و استعمال کرده شده است در معنی  
 مفعول که لفظ مسموع است بمعنی شنیده شده و مثلاً گفته میشود این کتاب سماع است  
 یعنی شنیده شده است و این است تحقیق صیغه و لغت آن هم اما فی الاصطلاح فهو  
 المسموع المطبوع المسموع من الصوت الحسن **ت** و اخی بنصره الفهم عندک اطلاقه علی ذلك  
**ت** لیکن در اصطلاح پس سماع عبارت است از شنیده شده خوش آینه جمع کرده  
 شده از آوازیکی و کلام موزون تا که بر میگیرد و فهم نزدیک گفتن لفظ سماع بر این معنی هم  
 و فی هذا الاصطلاح مراعات المعنی اللغوی **ت** و حاصل **ت** درین اصطلاح یعنی اصطلاح  
 صوفیه صافی رعایت کردن معنی لغوی است و همین اصل است هم و السماع عدو البتة  
 لانه استماع الاستماع التي تكون فی ذکر الغوی مع حسن الصوت **ت** و سماع



چنانچه فرموده است خداے تعالیٰ که تحقیق بدترین آوازها آواز چیست بم اقتضای ان  
 نقضه مرفوعا اذا التئمت بین یصدات پس ثابت شد که تحقیق نقیض آواز بد  
 یعنی آواز خوش پسندیده است زیرا که شے ظاهری میشود و بعد خودم و کانه معجزه کلام و عظمه  
 الصلوة و برائے اینکه آواز خوش معجزه حضرت او و پیغمبر است بر و در و در و سلام و هوا و آید  
 من آیات الله تعالی وله تاثیر یبلغ فی القلوب کذا کان فی قعر من الحلاله من آواز خوش  
 آیتی است یعنی نشانی است از آیات خداے تعالی و برائے او تاثیر است بیچاره  
 در و لها و برائے همین بود که هر دو داشته میشوند از مجلس برائے او جازا لملاوی عن  
 التناکف و قد علیه السلام کان یسمع فراتة اللان و الجن و الوحش و الطیر ان قراء الزبور  
 برائے اینکه روایت کرده شده است از مردمان ثقه بدرستی که داود علیه الصلوة بود که  
 میشوند قرات او را آدمیان و جنات و جانوران و وحوش چوپایه و پرند  
 وقتیکه میخوانند و پورا هم و کان یفر من مجلسه الی بعد ان جنازة من صلوات  
 من المستمعین بود که برداشته شدند از مجلس او هر صد جنازه از کسانی که تحقیق مردند  
 از شنوندگان هم و ذکر الترمذی فی نوادر الاصول باه اسناد عن ابن عباس رضی الله تعالی  
 و ذکر کرده است حافظ ترمذی در کتاب نوادر الاصول بسند کردن از ابن عباس  
 رضی الله عنه انه قال داود علیه الصلوة و السلام کان یقرأ الزبور نسیه صیوتات بدرستی  
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که تحقیق داود علیه الصلوة و السلام بود که میخواهد  
 زبور را بنفاد آواز هم و کان یفر قراءه بطرب منها الهوام و بود که میخواهد قرات که خوش  
 میشوند از ان حشرات الارض هم و کان اذا اراد ان ینسک لنفسه یبق دابه فی بروج  
 که ایضا صوته و هرگاه بگریزاده میگردد و باینکه بگریزند نفس خود را بانی نمیند هیچ جانور  
 بری و بگریزاده میگردد و باینکه بگریزند آواز او را فالصوت الحسن اذا کان معجزه للنفس فاستماعه  
 پس آواز نیک و قویک معجزه پیغمبر باشد پس شنیدن او واجب باشد مگر جم گوید که  
 از سلف منقول است که آواز نیکو خداے تعالی را نیز پسندیده چنانچه در حدیث  
 شریف آمده است که شخص بکمال الحاح و تضرع در جناب الهی دعا میکرد جبرئیل

علیه السلام غرض من نمود که کسی پروردگار این بنده تو دعا میکند قبول کن حضرت رب العزت  
 فرمود که من میدانم حاجت گفتن تو نیست و سبب تاخیر اینست که آواز این شخص  
 خوش می آید پس معلوم شد که تعجیل در دعایا پسندیده است هم واللہ اعلم کذا لک الاستعا  
 نة بحین حکم سماع است یعنی شنیدن واجب است چرا که در جماع صوت حسن میباشد هم  
 اذ حق البحر <sup>۱</sup> هو الاظہار و المشاهدة و القبول برائے اینکه حق معجزه طاهر کردن دیدن  
 و باور نمودن است هم اما قوله علیہ الصلوٰۃ والسلام صوتان ملعونان صوت بکاء عند  
 مصیبة و صوت ہزما عند نغمۃ فهو دلیل الایباحۃ <sup>۲</sup> لیکن قول بغیر خدا صلی اللہ  
 علیہ وسلم کہ دو آواز نغمت کرده شده اندیکے آواز گریه و فوجہ نزدیک نصیبت بود دیگر کسی  
 آواز فرما رازدیک شادی پس این قول دلیل مباح کردن است هم لان مفہوم الخطاب  
 ایباحۃ فی غیر ہذا الاحوال و الاصل التخصیص <sup>۳</sup> زیرا کہ مفہوم خطاب تقاضا میکند  
 تمباح شدن آواز یعنی حسن صوت را در غیر این احوال چرا کہ تخصیص فرامیردالت  
 میکند بر اینکه صوت بدون فرامیر مباح باشد و گرنہ تخصیص باطل گردد ہم فافہم <sup>۴</sup> پس فہم  
 کن **الاحوال الثالث** <sup>۵</sup> اصل سوم در فرامیر است هم المزمالاتہ توجد لہا الا  
 صوات الموزونہ و ذلک بالنظر الی نفسہا مباحۃ کما اذا ما الحکمۃ قلعلہ اجرا و ہو تذکرۃ  
<sup>۶</sup> فرما کردہ ایست کہ یافتہ میشود بان آواز ہائے وزن کردہ شدہ و او بنظر ذات خود مباح  
 است برائے آنکہ مذکور شد کہ صوت حسن معجزہ پیغمبر است و شنیدن او واجب است  
 ولیکن حرام شدن او بنا بر سبب دیگر است و او یاد دہانیدن نوشیدن شراب است  
 کہ فری عن النقاۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا حرم الخمر حرم المزامیر چنانچہ روایت  
 کردہ اندر او یان ثقہ از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ وقتیکہ حرام شد شراب حرام شد  
 فرامیر اذ الناس یخربون وقت شربہ فحرم ضربہ لئلا یکرأبأہ <sup>۷</sup> چہرہ ایست کہ میان میزند  
 فرما رازدیک نوشیدن آن پس حرام شد زدن او برائے یاد دہانیدن او آنرا  
 یعنی حرام شد زدن فرما ر سبب یاد دہانیدن او نوشیدن شراب است هم و ہو قبیح  
 لمعنی فی عیبت <sup>۸</sup> و آن یعنی فرما ر زبون است بسبب معنی کہ در غیر او اند یعنی

باعث شراب هم فاذا كانت هذه العلة مفقودة يبقو الحرة ضرورت پس هرگاه که این  
 سبب کم شود کم خواهد شد حرمت بالضرور یعنی وقتیکه سبب حرام شدن موجود باشد حکم حرام شدن نیز  
 نباشد و لهذا یباح ضرب الطبل فی حروب و ضرب الشیم و غیره فی الاوقات الحسنة  
 و غیر ذلک و برائے همین مباح کرده است زدن نقاره در جنگها و زدن شیخ در پنج اوقات و سوائے  
 این هم فحش به ان الحکم بتغییر بتغییر العلة پس ثابت شد باینکه تحقیق  
 حکم تغیر میشود بسبب تغیر علت هم و اذ كانت النفس منزعة من المهر و الهوا و هو صواب الصفة  
 و الرکاء و مشتاقه الى المشاهدة الله تعالی للقاء و هرگاه سبب نفس پاک باشد از هر نوعی از حرام هم  
 و موصوف باشد برگزیدگی و پاک و مشتاقی سوائے دیدن دیدار خدائی تعالی و ملاقات آن هم  
 قاصوات المزمیر و اعیبه من الکدر الى الصفا و مرفعته عن  
 السفلى الى العلاء پس آوازهای غزالی و دعوت کنندگان  
 از کدورت سوائے صفائی و برانگیخته کنندگان اندازستی سوائے بلندی هم اذ الصوت الحسن قوت  
 الاصر و احو قوتها فی سیران عالم الملكوت و برائے اینکار آواز نیکو  
 فذلک روح هاست و غذائے اینهاست در سیر عالم ملکوت هم و یؤتاه قول ذ النون المصری  
 رحمة الله علی حین سئل عن الصوة الحسن فقال مخاطباً و انشأ الیه اودعها  
 الله اودعها الله تعالی کل طیب و طيبة پس و تانیذ میکند این را قول  
 ذ النون المصری رحمة الله علیه وقتیکه سوال کرده شد از آواز نیکو پس گفت خطابها نیست که و شایسته است  
 که بنیاده است اینها را خدائی تعالی در هر مردی پاک و زن پاکیزه هم فاستماعه لهما مباح لفقدا  
 العلة قیاساً علی ضرب الطبل فی الحس و ب  
 پس شنیدن او برائے آن هر دو مباح است برائے نمودن سبب حرمت بر قیاس زدن نقاره  
 در جنگها م الا ترى ان الله صلی الله علیه وسلم جوز ضرب الدف فی النکاح  
 الاعلان پس آیاتی منی که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جایز گردانیده است زدن دف در نکاح  
 برائے ظاهر کردن هم کما اتجا فی الخبر من الصحیح اعلنوا نکاح و لو بالدف  
 پس چنانچه در حدیث شریف از صحاح رسیده آمده است که ظاهر کنید نکاح را و اگر چه بدف باشد

در حدیث م و فی ایاد الاعداد والسرور الحدیثا اخر الاظهار الطرب و در روز عید با و خورمی جایز است بموجب حدیث شریف دیگر بنا بر ظاهر کردن خوشی امکان فی صوته و صفین الاطراب و الاعلان فالاطراب المود وینة و الاعلان لشده ت تحقیق در آواز او یعنی دف دو وصف اندیکه خوش گردانیدن و دیگرکے ظاهر گردانیدن پس خوش برائے موزون شدن اوست و ظاهر گردانیدن برائے شدت بلندی آواز اوست م فی النظر الی هدین و صفین ایا السماع النبوی صلی الله علیه و سلم پس بنظر خودن سوئے ہمیں دو وصف مباح گردانیده است شنین را نبی صلی الله علیه و سلم وزن او را یعنی ف را م فماد و ذه من المزامیر یقاس علی لاجرم تمام وجوده بوجود العلة فیقله قوت پرچم کے کسوئے اوست از مزامیر قیاس کرده شود بر او زیرا کہ حرام شدن مزامیر موجود باشد ب سبب وجود علت یعنی شرب خمر پس بکم شدن آن کم خواهد شد یعنی وقتیکه علت نباشد بکم حرامت ہم نباشد م و هذک استکمال حمل الامام الغزالی اصوات المزامیر علی اصوات الطیور الی یكون لها حسن الذکر و ابا ح استماعها ت و ہمیں دلیل حمل کرده است امام غزالی آواز کے مزامیر را بر آواز ہائے جانوران پرنندگان مثل قمری و غیرہ چنین ہا کہ برائے آہنائیکو سر و دست یعنی خوش آواز ہستند و مباح گردانیده است شنین آہنارام فبدل السمع بعض المغلوبین السماع المزامیر فی غلبات الشوق پس ہمیں جہت شنیدہ اند بعض کسانیکہ مغلوب الحال و الشوق بودند سماع را ہمراہ مزامیر در غلبہ شنیدہ اند م و اما سماع مشایخ رضی اللہ تعالی عنہم فہری عن ہذا التهمة و هو مجرد اصوات القوال مع الاستماع للشعر کمال صنعته تعاكت و لیکن سماع مشایخ مایان رضی اللہ تعالی عنہم پس پاک است ازین تہمت یعنی خالی از مزامیر بود و آن فقط آواز مطرب بود ہمراہ شعر یا خبر دہندہ از کمال کاری گری خدا نے تعالی م الاصل الرابع فی الشعر ت اصل چہام در شعر است م الشعر کلام موزون مشعر علی المعانی

اعلان لشده ت

الدقیقة تصدیر علی لطف الطبع **ت** شعر کلامی است وزن کرده شده  
 خبر و بنده از معنی ہائے باریک و مشکل صادر میشود از تشخیصکے برائے او با کزگی  
 طبیعت باشد م **ف** ہوا ذاکاں فی الموعظتہ والحکمتہ وشرح صنع اللہ تعالیٰ واقع  
 وقل البلیغ ویدر الشوق الاصل **ت** پس شعر و قیدہ با سند در نصیحت و حکمت و بیان کاریگر  
 خدائے تعالیٰ پس در آئینہ تر باشد در دل شنوند و میکشد شوق را سونے کاریگر  
**م** کما جاء فی الخبر ان الشعر حکمت چنانچہ آئینہ است در حدیث شریف کہ  
 تحقیق بعض شعر البتہ حکمت است م ای ما ہو فیہ من الفوائد او قدر فی الفوائد  
 فی حکمتہ بالفنہ لمتاثر القلوب **ت** یعنی چیزیکہ در ان فایده ہاست  
 واقع تر میشود در دل بسبب موزون شدن او پس او حکمت است آئینہ  
 برائے تاثیر و لہام و الطبع الموزون من مواہبہ تعالیٰ یوتیہ من یشاء کا صنع  
 فی العبد کما یوزن **ت** طبیعت موزون از بخشش ہائے او سبحانہ است میدہد  
 ویرا ہر ان کسے را کہ میخواہد نیست در ان کاریگری برائے بندہ مانند آواز نیکو کہ  
 در ان دخل نیست بندہ م بل ہوا شرف منہ لانہ صفت مخصوصۃ الانسان  
 الصون الحسن مشارکہ الطبع **ت** بل آن یعنی طبع موزون بہتر تر است از و یعنی از  
 صوت حسن زیرا کہ طبع موزون صفت خاص کردہ شد برائے آدمی و در آواز  
 نیکو شرکت است ہر اہ جانوران م و ماد و نہا من المزامیر فہوا بظنمۃ مخصوصۃ  
 من عند تعالیٰ عبدہ و فلا قید و نفسہ اصلا **ت** و چیزیکہ سوائے اوست از قسم مرامیر  
 پس آن نیز لغتی است خاص کردہ شد از طرف او سبحانہ سونے بندہ او تعالیٰ  
 پس نیست ز بونی و بدی در ذات او ہرگز یعنی شعر بذات خود بہتر چیز است م  
 اکثری ان النبوی صلی اللہ علیہ وسلم ارجح ان ثابت کانشاء حتی ینشی الشعر فی مجلسہ الشریف  
 وینشد وضع المبرجین انشاء **ہ** وقال ہر با حسان و روح القدس معک **ت**  
 آیا نمی بینی کہ تحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حکم کرد حسان بن ثابت را بنا بر تصنیف  
 کردن تا کہ تصنیف کند شعرا ہمدران مجلس بزرگ و سخناند روبروئے آنحضرت

صلی الله علیه وسلم وبنیاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم منبر را وقت تصنیف کردن <sup>حسان</sup>  
 شعر وگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که همچو کعبه اے حسان و روح القدس یعنی  
 جبرئیل علیه السلام همراه نشت یعنی در مدد گاری نشت هم که مذکور است فی شرح هند الخبونی  
 کتابه بالاسماء الصیغیه چنانچه ذکر کرده است قاسم قشیری درین حدیث در کتاب خود  
 به سند های صحیح هم فاذا كان الشعر من اثر الوحي فلا سبيل لانه كانه اصلا  
 پس هر گاه بسکه شد شعر از اثر ووحی جهت مدد گاری حضرت جبرئیل علیه السلام پس  
 نیست اشکارا و هرگز هم قول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی کذا تحت العرش الا اننا  
 هفایتها السنة الشعراء و تأیید میکند این را قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم که تحقیق بر آن  
 خدای تعالی نزانده است زیر عرش بنابر انسان و کلید های اوزبان شاعران  
 است هم و لهذا سماء النبی صلی الله علیه و آله حکمته کالشرع کان نزله مع معامه العلیات  
 و برائے همین نام بنیاده است او را یعنی شعرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم حکمت همچون  
 شرع که نام او حکمت است زیرا که نازل شدن او از مقام بلبل است یعنی زیر عرش  
 هم فثبت انه حسن یعنی فی عبودته کهو فلا یقید فی الابعاض و الموضو القیود  
 پس ثابت شد که تحقیق شعر نیکوست بنابر معنی که در ذوات اوست مانند او یعنی مانند  
 صوت حسن پس نیست زبونی در ذوات او مگر به سبب عارض هم و اجاء هالزون  
 کالفحش و الاستهزاء و ترویل المخطوبات شرعیة الحجج الرسول المومنین و الطعن النبلیات  
 مانند فحش و تمسخر و زینت و وصف کردن ممنوعات شرعیه و بجز کردن پیغمبر صلی الله  
 علیه وسلم و مومنان و طعن کردن دین هم که مفضل الشعر الکنابون عن الکفره و الهجره  
 سلمان رسول الله صلی الله علیه و آله چنانچه کرده اند شاعران در روع  
 گویان از کافران و فاسقان و فاجران در وقت جناب رسالت مآب صلی الله علیه  
 وسلم و قور نماند هم و قوله تعالی و الشعر یتبعهم العاؤون ممول علیهم لانه الشعر  
 الذین یکون فی اشعارهم شعرا الذین و قول خدا تعالی که شاعران  
 پیروی میکنند ایشان را بجزوان و مگر امان حمل کرده شده بر آنها یعنی بر شاعران

دروغ گویند بر شاعرانیکه بایستند شعرهای ایشان نشان دین م اذلا شعرا  
 النسخة مروية عن اكثر الصحابة رضي الله تعالى عنهم ترجمه جهت اینکه شعرهای که  
 برائے نصیحت هستند روایت کرده شده اند از اکثر باران پیغمبر صلی الله علیه وسلم  
 رضی الله تعالی عنهم م والدلیل الظاهر علیه ان الاشعاع لقد افشد بین يدك محمد رسول  
 صلی الله علیه وسلم بل هو انشدنا ترجمه و دلیل ظاهری برین آنست که تحقیق شعرها البته  
 خوانده شده اند در میان هر دو دست یعنی پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلکه آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم خود خوانده آنها را یعنی شعرها را م و هو دلیل الظاهر الا باحثة  
 ت و همین است دلیل ظاهری برائے مباح شدن شعر م فافصحت پس  
**م الاصل الخامس** فی صوت الحسن و الکلام الموزون فی باحثة م جمیعاً  
**ت اصل** پنجم در آواز نیکو و کلام وزن کرده شده در مباح شدن این هر دو م  
 فاذا ثبت ان سماع صوت الحسن و الشعر المشعر من صنعة الله تعالى جائز  
 فتثبت سماع مباح اذا جماع الحس مع الحسن یوجب زیادة الحسن فیها فوجس استماعه مستحسن  
**ت** پس هر گاه که ثابت شد که تحقیق شنیدن آواز نیکو و شعر آگاهی دهنده از کار نیکو  
 او بجانده تعالی جایز است پس ثابت شد که تحقیق سماع مباح است زیرا که جمع شدن  
 نیکو با نیکو باعث میشود زیادتی نیکویی را در آن هر دو پس او یعنی سماع نیکو است  
 و شنیدن او نیک کرده شده است م و یشیر الیه قول النبی صلی الله علیه وسلم ینبوا  
 القرآن بأصواتکم فان الصوت الحسن یزید القرآن حسناً و اشارت میکند طرف  
 این قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم که زینت کتیب قرآن را با آوازه های خود چرا که  
 آواز نیکو زیاده میکند قرآن را از روی نیکویی م فالقرآن حسن فی نفسه و ادائه  
 بالصوت الحسن سبب لزیادة الحسن فیه لایقاعه فی قلب السامع  
**ت** پس قرآن نیکوست در ذات خود و اد کردن او با آواز نیکو سبب زیادتی  
 نیکویی است در آن برائے واقع کردن او قرآن را در دل شنونده یعنی از جهت  
 تا شیرا در دهان شنوندگان م فاذا کان للشعر صواق المعناه فیدخل فی حکمة

پس وقتیکه شد شعر موافق برائے معنی قرآن پس داخل خواهد شد در حکم  
 او نیز یعنی ادائے آن با و از خوش نیکو باشد هم فهو لا یخلو عن المغنیين و اما فی المعطیة  
 الحسنة فاستماعه حسن بالا اتفاق است پس شعر خالی نیست  
 از دو معنی یا در نصیحت نیک است پس شنیدن او نیکو است بالا اتفاق هم  
 و اما فی صفة الجرد و اکامرد و النساء الحسناء فهو معمول علی استماع حسن الحواری  
 العلماء فاستماعه مستحسن ایضاً التثویق الموعن الی الآخرة  
 و یاد و وصف امر دانا بالغ و نمان خوب صورتان پس این حمل کرده شده است  
 بر شعر های نیکوئی حوران و غلام های بهشتی پس شنیدن این نیز نیکوست  
 و برائے شوق دہانیدن او مومن را سوسے آخرت هم و الصوفا الحسن اوکلا  
 عند الاستماع و یوجب زیادة التثویق الیها و هو احسن و آواز نیکو تا کید  
 میکند شعر از نزدیک شنیدن و باعث میشود زیادتی شوق را طرف آخرت و  
 این نیکوست هم و کانه سمع النبی صلی الله علیه وسلم قصیدة کعب بن زهیر  
 و فی صدرها ذکر حسن المرأة فتعین اسماءات و برائے این که تحقیق شنیده است  
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم قصیده کعب بن زهیر و حالانکه در ابتدائے او ذکر خوب  
 صورتی زنان است پس متعین شد آن یعنی شنیدن چنین قصیده کما قال شعر  
 بان سعاد قطبی الیوم مقبول به الی هذا لمصرع یتهفاء مقبلته عجزاء مدبورة  
 چنانچه گفته است کعب بن زهیر جد ایش سعادت پس دل من امر در عمکین است  
 و سعادت نام معشوقه است تا این مصرع اگر از پیش بینی نازک کمر است و اگر از  
 پس بینی بزرگ سمرن است هم و فیه صفة عجزاء فثبت ان ذکر المصنوع امر  
 اکامرد و النساء جائز فی الشرح است و درین مصرع وصف سمرن است پس  
 ثابت شد که تحقیق ذکر کارگیری امر و در زمان در شعر جایز است در شرح شریف  
 هم و استماعه بالصوت الحسن مستحسن لانه سمع النبی صلی الله علیه وسلم بالقبول  
 و قال من حفظ هذا القصيدة فله الجنة یتت و شنیدن



شعر آواز نیکو است زیرا که تحقیق آنرا شنیده است پیغمبر صلی الله علیه وسلم  
 بقبولیت و فرموده است هر که یاد بگیرد این قصیده را پس برائے او جنت است  
 هم و روایت آنه صلی الله علیه وسلم اسمها بالاحسان فی المسجد و  
 روایت کرده شده است که تحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده است آن  
 قصیده را با آواز خوش در مسجد فهمید آنرا استدلال اباح المشایخ  
 السماع بالاتفاق پس بهمین دلیل مباح گردانیده اند مشایخ سماع  
 را اتفاق هم اما ضرب الید فعند البعض استحسانه لا طرب  
 فلوب المستمعین و اظهار التواجد فهم فم و هو موعظ الله كما ذکر  
 زدن دست پر دست پس نزدیک بعضی مشایخ نیکوئی او برائے خوش گردانیدن  
 و لهاء شنوندگان است و اظهار وجد از ایشان و او حل کرده شده است  
 بر زدن و ف چنانچه ذکر کرده شده است هم و روی البعض انه ضرب الاعرابی  
 هكذا بین یدی انه رسول الله صلی الله علیه و آله عند انشاء الشعر بالاحسان حتی نواله  
 علیه السلام <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> و روایت کرده اند بعضی که تحقیق کرده است اعرابی چنانچه  
 در میان هر دو دست یعنی پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک خواندن شعر  
 با آواز خوش تا اینکه وجد کردی صلی الله علیه وسلم همراه صحابه رضی الله عنهم چنانچه  
 قریبی آید بیان او **م الأصل السادس فی شروط الاباحات**  
 اصل ششم در شروط بابائے مباح شدن سماع هم اجماع الصوفیة و المحدثون علی  
 ان السماع بالنظر الى نفسه مباح و العلة للحرمه التلوی جمع شده اند صوفیان  
 و محدثان بر اینکه تحقیق سماع بنظر کردن ذات خود مباح است و سبب حرام  
 شدن لهو لعب است هم و ما را الفقهاء من اخبار و الآثار فی حرمه  
 علیه یفقدونها فقد الحرمه <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> و آنچه روایت کرده اند قیهان از حدیثاء در  
 حرام شدن او پس حمل کرده شده است بر لهو لعب و به کم شدن علت کم خواهد  
 شد حرمت بالضرور هم کما قال شیخنا فظالم الملة والدين قد سأل الله سبحانه



**ت** اصل سقتم فرد دلیل هائے سماع است هم اشرا آینهها الا ولی قال الله  
 فلبشر عبادى الذين يسمعون القول يستمعون احسنه آية  
**ت** آیت اول گفته است خدایتعالی پس بشارت ده بندگان مرا چنین با که میشوند  
 سخن را پس متابعت میکنند بهترترین اورام فالقول یقتضی التخصیم والا سقتم  
 پس سخن نقضاء میکند عموم وشمول را یعنی عام شدن سخن از خالق  
 و مخلوق والدلیل علیمانه مدح هم با اتباع الاحسن از تفصیل التخیع علی نفسه لا يجوز  
**ت** و دلیل بر عموم این است که تحقیق خدائے تعریف کرده است بندگان  
 خود را بتابعت خوشترین سخن و اگر فقط سخن خالق مژد میبود پس معنی بتبعوا احسنه  
 درست نمیشود چرا که سخن خالق تمام احسن است جهت اینکه بزرگی شی  
 بر ذات خود جا بر نیست هم مثبتان المراد به جنس القول من کلامه تعال و کلام مخلوق  
**ت** پس ثابت شد که تحقیق مراد سخن جنس سخن است از کلام او سبحانه و  
 و کلام بنده او هم ولو کان کاللفظ اللامرید لا من المضاف الیه كما اذا التواهدی  
 ای یستمعون قولی فالشعرا اذا کان موافقا للمعناه یدخل فی حکم ایضاً و اگر  
 باشد الف و لام عوض از مضاف الیه چنانچه اراده کرده است صاحب تفسیر  
 زاهدی یعنی یستمعون قولی مراد گرفته معنی این میشود که بشارت ده بندگان مرا  
 که میشوند سخن مرا پس شعر و قتیکه باشد موافق برائے معنی سخن خدائے تعالی  
 داخل خواهد شد در حکم آن نیز هم الثانية قال الله تعالی واحل لكم الصیبات  
 وهو ما یکون له طیب النفس لان یکون حرمة منصوصة  
**ت** آیت دوم گفته خدائے تعالی که حلال کرده شده است برائے شما یاں طیبات  
 و او چیز نیست که شود بان خوشی نفس مگر اینکه باشد حرام شدن او ظاهر کرده شده  
 هم اذ الاصل فی الاستیاء هی الطهارت **ت** زیرا که در اصل در همه چیز با  
 پاکی است هم والسماع اطیبها کاذبه طیب القلب و روح الروح یو فی حلاله بد کالالة  
**ت** و سماع پاکیزه ترین و خوشترین آنهاست زیرا که با و خوشی دل و خوشی



م و ان سلبت اویلهم والتوفیق بین الاقوال ممکن **ت** و اگر تسلیم  
 کرده شد تا و ایل او شان پس موافقت میکند در بیان قولها ممکن است م اذا مراد بها  
 غناء جاهلیة وهی استماع الاشغال التي تلکون فیها قضاة حروب الکفار و ذکر معاصم  
 و وصف ضاهم **ت** زیرا که مراد غناء غناء ایام کفر و جاهلیت باشد و این شنیدن  
 شعر را نیست که باشد در آن قصه جنگها یا فران از قبیل شجاعت و جلاوت ایشان  
 و ذکر عشق بازی آنها و تعریف بیت های ایشان م فالاصل ان اللهو واللعب المدعون  
 الی الفساد فیه موجو **د** **ت** پس اصل اینست که تحقیق لیهو یوسب و یلین  
 سوره بنا در غناء جاهلیت موجود است م والدلیل علیه آخراية اولی لیضلع عن  
 سبیل الله **ت** و دلیل برای آن آیت اولی است که فرموده است  
 خدائے تعالی در بیان لیهو حدیث در آخر آیت تا که گمراه کند از راه خدائے تعالی  
 و ظاهراست که موجب گمراهی همین غناء ایام جاهلیت است نه غناء مطلق م فاسماع  
 الذی یسمع الاغناء و یدعو الی سبیله تعالی بتزک الا لتقات هم اسواقا  
 خراج حکمت پس سماعی که گشاده میکند شنوائی شنوندگان را یعنی دیده و گوش  
 عبرت را و کند و دعوت میکند طرف راه او سبحانه بگذارون التفات از آنچه سوائے  
 اوست سبحانه پس او خراج است از حکم آن یعنی از حکم غناء گمراه کننده م و لهذا اول بن  
 مسعود رضی الله تعالی عنه هو الحدیث بالشعر ایضا **ت** و برائے  
 همین تا و ایل کرده است ابن مسعود رضی الله تعالی عنه لیهو حدیث را بشعر نیز م و استماع  
 الشعر فی نفسه لیس بحرام لانه سمع النبی صلی الله علیه و آله و السندة الصحابة رضی الله  
 تعالی عنهم **ت** و شنودن شعر در ذات خود حرام نیست چرا که تحقیق شنیده است  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم و خوانده اند او را یعنی شعر را اصحاب رضی الله عنهم پیش  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فالحرمه فیه بعارض وهو الاستهزاء فی المدین  
 و الاضلال تازیان الکفر فی قلوب المسلمین كما ذکرنا  
 فی شان الشعر الضالکی **ت** پس حرام شدن در آن بسبب عارض است

این سخنراست در دین و گمراه کردن بسبب زینت دادن کفر و دلهاست مسلمانان چنانچه  
 ذکر کردیم در شان شاعران گمراهان هم محکمه ساری فی المغناة ایضا پس حکم آن  
 یعنی شنودن شعر جاری است در غناء نیز یعنی غناء در ذات خود حرام نیست بلکه حرمت او  
 بسبب عارض است مثل سرایدن امر و وزن یا در آن مزا میرا شد هم فیهواذا کان  
 فارغاً عن هذه العواضن فباح بالاتفاق پس او یعنی غناء وقتیکه باشد فارغ  
 ازین عارضه پاکه موجب حرمت هستند پس بباح خواهد شد بالاتفاق هم فافهمت پس  
 فهم کن **م الأصل الثامن** فی تمسکاته من اخبار المشهورات اصل هشتم در فضی  
 وکیل پائے سلع است از حدیث پائے مشهوره هم فنهما مروی الثقات عن عائشة  
رضی الله عنهما بانها سجدت پس بعضی از آنها چیزی هست که روایت کرده شده است از عایشه  
 رضی الله تعالی عنهما پس پائے صحیح هم ان بابا بکرمه رضی الله عنه دخل علیها و عندها  
 جاریتان تغنیان و نصر بان بدین و رسول الله صلی الله علیه وسلم سمعی  
 بتویه فنهرا فکشف رسول الله صلی الله علیه وسلم و  
 عن وجهه و قال دعهم یا ابابکر فانها ایام عید  
 است که تحقیق ابابکر رضی الله تعالی عنه داخل شد بران یعنی در خانه عایشه رضی الله تعالی  
 عنهما و نزدیک او و وزن نوجوان می سرانیدند و دف میزدند و رسول صلی الله علیه وسلم  
 بر روی مبارک خود چادر گرفته دراز شده بودند پس منع کرد ابو بکر رضی الله عنه آن هر دو  
 را پس بگشاد رسول صلی الله علیه وسلم حمیره مبارک خود را و فرمود که بگذار این هر دو را می  
 ابابکر چرا که تحقیق این روز پائے عید است هم فی سوانیه اخری قال ابو بکر  
 من ما للشیطان من تین فقال النبی صلی الله علیه وسلم دعهم یا  
 ابابکر فان کل قوم عید عینا هذا الجمیع و روایت دیگر است که گفت ابو بکر فرما  
 الشیطان و بار پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگذار این هر دو را من ابابکر چرا که تحقیق پائے  
 هر قوم عید است و عید مایان همین روز است هم فحضاری ابو بکر یدل علی حرمة  
 السابقة لعله النهی و المدعوه الی الفساد و اللتی توجد فی غناء الحاهلیة

**ت** پس منع کردن ابی بکر رضی الله عنه دلالت میکند بر حرمت اولی غناء بسبب  
 اهو و طلبیدن سوئے فساد جنین سبب و فساد که یافته میشود در غناء ایام جاهلیت م  
 و تسلیم رسول الله صلی الله علیه و سلم یشر الی اباحته للاحقه و بالتظر الی الاصل  
**ت** و سلم و اشترن رسول خدا صلی الله علیه و سلم اشاره میکند سوئے اباحت لاحق آن بنظر  
 کردن طرف اصل م و هو الصوت الحسن و الکلام للوزن المتقوی ن من الحکمة  
 و الموعظة و حب الله تعالی و حب السرسوب **ت** و آن آواز  
 نیکوست و کلام وزن کرده شده زیبا پیش داده شده از حکمت و بصیحت و دوستی خدا  
 تعالی و رسول صلی الله علیه و سلم م فاذا کان غناء الجاهلیة حراما قحیا  
 للسکر و الاضمار **ت** پس وقتیکه شد غناء ایام جاهلیت حرام جهت شتمال  
 مسکرات و بیهوشی م فكان غناء الاشعار اللتی یکون فیها ذکرا لآیة النعمة  
 و نعمائه المودعه منتجا بتزئین الاسلام فی القلوب و الدعوة الی  
 ذالکام عند علام <sup>العصمیت</sup> **ت** پس باشغناء شعر یا نیکه باشد و را ن ذکر آیت انعام گفته و ذکر  
 نعمت های او جل شانہ که بنهاده شده اند یعنی حصه بجمه رسیده اند هر یک را نیجه  
 دهنده بر زمینت اسلام در دلها ئی و طلبیدن سوئے خانه سلامتی نزدیک داننده  
 یغیبا م و کذلک قال الصیقا لسمع فحرك القلوب لجمال الغیوبات و برائے  
 ہمیں گفته اند صوفیان که سماع حرکت دهنده دلهاست سوئے داننده غیبی م فان  
 قلت اذا كانت باحة مقيدة فی يوم العید فکیف یدل علی استماعه فی غیر  
 ذلک الوقت **ت** پس اگر گوئی هرگاه بیگانه شد مباح شدن سماع قید کرده شده در روز  
 عید پس چگونه دلالت میکند بر شنیدن او در غیر الوقت م قلت المراد بالعید یوم  
 عید به السرور **ت** خواه هم گفت که مراد به عید روز عید است که در آن خوشی  
 باشد م و الدلیل علی ذکرا لآیا م و دلیل بر این ذکر روز باست یعنی  
 جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم ایام عید فرموده نه یوم عید حالانکه یوم عید بجز روز  
 بیانه م و یؤیدة قول تعالی **ت** و تائید میکند این را قول خدا ئی تعالی





باین که تحقیق شدین غناء مستحب است در جمیع اوقات پس خاص نیست در  
 ولیمه جهت اینکه دوستی معین نمیشود در یک وقت بدون وقت دیگر پس بل باشد هر وقتها را و ولیمه  
 طعام وقت صبح روز دوم شادی را گویند هم فافهم است پس نم کن هم و فی اباحه  
 کثیرا من الاخبار المسندة من حيث لا یخصی عددها و نحن الکفینا بالحدیثین  
 انهما کافان للشهادت و در متباح شدن او بسیار است از حدیثها سند کرده شده  
 ازین حیثیت که احاطه نکرده شود تعداد او نشان و ما کفایت کردیم به دو حدیث زیرا  
 که آن هر دو کفایت کنندگان اند برای گوای هم و ما روی الفقهاء من الاخبار  
 عن امامة و جابر و غیرهما رضی الله تعالی عنهم فی حرمة فلا یتصل بصحة الاکتفا  
 به و چیزی که روایت کرده اند فقها از حدیثها از ابی امامه و جابر و غیر این هر دو  
 رضی الله تعالی عنهم در حرام شدن او پس متصیل نمیشود به صحیح شدن سند کردن هم  
 فلا یتغیر عند الحدیثین که ما ذکره فی الحدیثین رحمة الله تعالی فی کتابیه صراط المستقیم  
 است پس اعتبار نکرده خواهد شد نزدیک محدثان چنانچه ذکر کرده است شیخ محمدالدین  
 رحمة الله علیه در کتاب خود که سنی به صراط مستقیم است هم ولو اعتبار فلا یعارض حدیث  
 عایشه رضی الله تعالی عنها لانهما لا یضاهیانها منهنکات و اگر اعتبار کرده شود  
 پس متقابل نمیشود حدیث عایشه رضی الله تعالی عنها را چرا که او مشهورتر است در وقت  
 از آن هر دو هم و لو تأملت فیها العرف ان کل واحد منها دلیل علی اباحتها  
 است و اگر تأمل کنی تو دوران هر دو حدیث هر آینه خواهی شناخت که تحقیق هر یک  
 از آن هر دو دلیل است بر متباح شدن او نیز هم فاکول لاری عن ابی امامه رضی الله  
 تعالی عنهما پس اول آنچه نیست که روایت کرده شده است از ابی امامه رضی الله تعالی  
 عنهما انه قال علیه لصلاة والسلام ما من رجل یرفع صوته فی الغناء الا یغیب الله علیه  
 الشیطانین احدهما علی هذا المنکب و الآخر علی هذا المنکب است که تحقیق او  
 گفت که فرمود آنسر و علی رضی الله عنهما و سلم نیست از کسی از مردم که بلند میکند آواز خود را  
 در غناء مگر میفرساید خدای تعالی بر او و شیطان یکی از آن هر دو بر یک شان

و یکی بر شانہ دوم هم قالوا عید بر جمع الی رفع الصوت عند الغناء کما  
 الی استماعه پس بعد یعنی وعده رسانیدن بجمع میکند سوئے بلند کردن آواز غنا  
 نه سوئے شنیدن او هم قلاجحة للمنکر فی حرمة اذا هو یزاحمة عندک  
 استماع فهو ممنوع من جهر فبدل علی حواله استماعه پس نیست حجت برائے منکر در  
 حرمت آن زیرا که یعنی بلند کردن آواز مزاحمت میکند آزا یعنی غنا را نزدیک  
 شنیدن پس بلند کردن آواز مشع کرده شده است برائے آنکس که بلند کند  
 آواز را نزدیک غناء پس دلالت میکند بر جایز شدن شنیدن او نیز هم الا تزی  
 ان الناس امر و ابا کاستماع و الا نضات عند تلاوة القرآن اذ التکلم  
 یزاحما کاستماع آیانیدی که آدمیان حکم کرده شده اند  
 شنیدن و خاموش ماندن نزدیک تلاوت قرآن جهت اینکه کلام کردن مزاحمت  
 میکند شنیدن رام فافهم پس فهم کن هم اما الاخر ما روی عن جابر  
 رضی الله تعالی عنه عن النبی علی الصلوات والسلام لیکن حدیث دوم آن خیریت  
 که روایت کرده است جابر رضی الله تعالی عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال علی  
 السلام ان ابلیس اول من ناسر و تغنی فهو ما ول بالنیاح بالریاء  
 و تغنی باللغو و اکاستمزا اذ نوحه و عناه و عذال الریاء اللغو فهو ممنوع باکفا  
 گفت آن سرور صلی الله علیه وسلم که تحقیق ابلیس اول آنکس است که نوحه ساخت  
 است و سر آید است پس این حدیث تاویل کرده شده است بنوحه کردن بریاء  
 و سر آیدن بلهو و متخر سبب اینکه نوحه شیطان و سر آیدن او طلبیدن است طرف  
 ریاء و لهو پس این منع کرده شده است بالاتفاق هم اما النوحه علی فون العباد  
 و الغناء لطیب القلب فلا یشبهه فهو مباح کما ثبت  
 پس لیکن گریه کردن بر فوت شدن عبادت و سر آیدن برائے خوشی دل پس  
 مشابه نشود آزا یعنی نوحه را که برائے متخر و لهوست و غناء را که دعوت میکند سوئے  
 فاد پس این مباح است چنانچه ثابت شده است هم فیها ما یحصل بتوفیق بن

الاخبار و کلام صلوات پس باین تقریر حاصل میشود موافقت در بیان حدیثها و همین  
 اصل است هم اما قولهم الغداء حرام و الجلوس فیها منق و التلذذ بها  
 کفر و موافقت اهل محض منہ لیس ذوق کلام علیہ <sup>سک</sup> <sup>ت</sup> لیکن قول فقہیان که سرایدن حرام  
 است و نشستن در آن منق است و لذت گرفتن بآن کفر است پس این قول در فتر  
 محض است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نیست در آن ذوق کلام آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم اذ التلذذ بالحرام و انکان ذنا لیس بکفر عند اهل السنة و الجماعة  
<sup>ت</sup> چرکه لذت گرفتن بحرام و اگر چه پاشد شل زنا لیکن نیست کفر نزدیک اهل سنت  
 و الجماعة هم فهدا القول یرجع الی عقیدة اهل الهواء فلا عقیدة <sup>ت</sup> پس این  
 قول رجوع میکند سوائے عقیده اهل هوا یعنی خواجه و معتزله که ترکیب گناه کبیره نزد  
 ایشان کافر میشود پس اعتقاد کرده خواهد شد بعقیده آنها **اصول التاسع**  
 فی الاشارة من وية عن الثقات اصل نهم در خبر بانی مشهوره  
 از مردمان ثقه م ساوی الشیخ العارف ابو طالب المکی رحمه الله تعالی علیه عن  
 کثیر من السلف صحابی و تابعی و غیرهم ان السماع صباح و مع کثیر من الصحابة و التابعین  
<sup>ت</sup> روایت کرده است شیخ عارف ابو طالب مکی رحمه الله تعالی علیه از بسیاری  
 از اهل سلف صحابیان و تابعیان و سوائے ایشان که تحقیق سماع صباح است و شنیدن  
 با کس از صحابه و تابعین رضی الله تعالی عنهم هم و قوله معتبر لو فور علمه و کمال  
 حاله و علمه باحوال السلف <sup>ت</sup> و قول این شیخ عارف معتبر است  
 برائے زیادتی علم او و کمال حال و و علم او باحوال السلف هم و قال ان انکلهذا السماع  
 محلا مطلقا غیر مقید و مفصل یکون انکار علی سبعین <sup>صدقا</sup> <sup>ت</sup> گفته است  
 که اگر انکار کرده شود این سماع مجمل و مطلق بدون کسی قید و تفضیل خواهد شد انکار  
 بر هتاد راست گویان هم و ان کما نعلم الا انکار اقرب الی طبع القراء المتزهدين  
<sup>ت</sup> و اگر چه هستیم ماکه میدانیم انکار اقرب تر طرف طبیعت قاریان -  
 متریدان و متریدان را گویند که به تکلف خود را از اهد سازد و صورت پُر مکرور یا نماید

م وانا لا نفع لذلک لانا غلہ ما لا یعلمون وسمعتنا من السلف الصالح  
 ما لا یسمعونات و تحقیق کہ ما یکنیم انکار چو کہ ما میدانیم چیز را کہ نمیدانند  
 او شان و شنیده ایم از سلف صالح چیزیکہ کہ شنیده اند او شان م و قال  
 ایضا ان لمنکر السماع علی الاطلاق من غیر تفصیل لایحی لوم لجد لاف لالثلثه  
 ت و گفته است او نیز کہ تحقیق منکر سماع مُطلقاً بدون تفصیل خالی نیست  
 از آفات ہائے سرم اما جاہل بالسنن و کثارت یا جاہل است بہ سنتها  
 و حدیث ہائے سرم مفسر بہا بیجاہ من اعمال الاخیارات  
 و یا تنگ کنندہ است نفس خود را با پنخیز کہ مباح کردہ شدہ است برائے او  
 از عمل ہائے نیک م و اما جاہل بالطبع کا ذوق لہ و ہو کما یجمل اسفا  
 ت و یا کثرت ذہن است نیست ذوق برائے او و این مانند خراست کہ  
 بر میدارد و کتابہارام و ذکر فی کتاب البیان فی الفقر روی عن عثمان رضی  
 اللہ تعالیٰ عنہ انہ کان عندہ جاریتان تغنیان فلما کان وقت السحر  
 قال سمکافان ہذا وقت الکسفات و ذکر کردہ شدہ است در کتاب بیان کہ  
 در علم فقہ است کہ روایت کردہ شدہ است از عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 کہ تحقیق بود نزدیک او دو کبیر کہ میسر میزد پس ہر گاہ ہیکہ وقت سحر میشد

میگفت که بند شویدی یعنی خاموش شویدی چو که این وقت صبح است هم وردی  
 المشیخ عبد الرحمن السلی باسناد عن ابن عمر رضی الله تعالی  
 عنهما انه سئل عن الغناء فقال لا یأثم الا بالذم <sup>لله</sup> وروایت کرده اشعری از ابن  
 سلی پسند کردن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که تحقیق او سوال کرده شد از  
 سر آمدن پس گفت که نیست خوف بان وقتیکه نباشد همراه او شراب  
 هم و فی تقدیر یک امام الشافعی ان عمر رضی الله تعالی عنه اذا خلا فی دانه بتر  
 بالیبت اللبتین و در تہذیب الاخلاق امام شافعی رحمۃ الله علیہ است  
 کہ تحقیق حضرت عمر رضی الله تعالی عنه وقتیکه خالی میشد در خانه خود یعنی  
 تنہا بیشتر نرم میکرد و بایک دو بیت هم فاستاذن علیہ عبد الرحمن بن العوف  
 و هو یترنم فقال سمعته یاعبد الرحمن فقال نعم اذا اخلونا  
 منازلنا نقول کما نقول ت پس طلب اذن کرد بران عبد الرحمن بن عوف  
 یعنی اراده درآمدن کرد نزدیک او و حالانکہ او ترنم میکرد پس گفت او  
 آیا شنیدی تو ای عبد الرحمن گفت آری وقتیکه خالی میشوم مکان  
 ہائے خود را میگویم چنانکہ تو میگویی ہم فثبت بهذا ان الغناء تطیب  
 النفس مباح و هو متعارف بینہم ت پس ثابت شد باین کہ تحقیق

خوابنا بر خوش نمودن نفس صباح است و همین است مشهور میان  
 او شان هم و ذکر کمال غزالی عن یونس بن عبد الاعلی انه قد سالت الامام  
 الشیخ عن ابی اخطه اهل المذنب السماع فقال لا اعلم احد من علماء الحجاز ان یکره  
 السماع الا ان یکره فی احوال <sup>منکره</sup> و ذکر کرده است امام غزالی از یونس  
 بن عبد الاعلی که تحقیق او گفت که تحقیق سوال کرده شد امام شافعی از  
 صباح کردن اهل مدینه سماع را پس گفت بنی آدم کسی را از علمائے حجاز  
 که مکروه پذیرد سماع را مگر اینکه باشد از آن در وصفها کسی چیز را نکار  
 کرده شده هم اما قول ابن مسعود <sup>رضی الله عنه</sup> عن الغناء وینبئ النفاق  
 فی القلب كما ینبئ الماء البقل فهو دلیل علی اباحت <sup>ایضا</sup> لیکن قول  
 ابن مسعود رضی الله تعالی عنه که غنا میر و یانذ نفاق را در دل چنانکه  
 میر و یانذ آب سبز را پس این دلیل است بر صباح شدن او نیز هم  
 اذ النفاق لا یصلح الا فی امر صالح بان ینبئ الفاعل نیتة فاسدة فالنیتة  
 الفاسدة <sup>العمل</sup> ینفست <sup>ت</sup> چه که نفاق صلاحیت نیدارد و مگر در امر نیک باین  
 طور که باشد برائے فاعل نیت فاسد پس نیت فاسد فاسد میکند عمل را  
 هم فثبت بان الغناء فی نفس من صالح به اتفاق <sup>ت</sup> پس ثابت شد

باینکه محقق غنا در ذات خود امر نیک است بالاتفاق هم اما قول عثمان  
 رضی الله عنه ما تعینت ولا تمیت ولا مسست اذ کرمی یعنی منذ  
 با یعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی غنا الجاهلیة لتوفیق کاتبه به القلادیه  
 است لیکن قول حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه که نه سراپیدم و نه آرزو کردم و نه  
 ماس کردم شرمگاه خود را بدست راست خود از وقتیکه سعیت کرده ام  
 از رسول الله صلی الله علیه و سلم پس این قول حمل کرده شده است بر غنا  
 ایام جاهلیت و بر آنچه که مشابیه اوست چنانچه غنا کرده میشد در زمان جاهلیت  
 برائے موافقت خبر برائے در میان هر دو قول و همین اصل است یعنی میان  
 هر دو قول حضرت عثمان که از قول اول که نزد او دو کبیرک میسراپیدند  
 اباحت معلوم میشود و ازین قول ثانی عدم اباحت هم و لذلک قال الشیخ  
 فی السماع حلال و حرام و شبهة است و برائے همین گفته است حضرت  
 سلطان المشایخ رحمته الله للعالمین رضی الله تعالی عنه که در سماع  
 حلال و حرام و شبهة است هم فمن سبغ بنفسه مشاهدته شهوة و هو  
 فهو حرام المشاهدة غنا الجاهلیة پس شخصی که میشوینفس مشاهده شهوت  
 و هوا و حرام پس این حرام است بسبب مشابه بودن او غنا ایام جاهلیت





ت و پچھنیں گئے است شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ وقتیکہ سوال کردہ شد از او  
گفت کہ ظاہر سماع فتنہ است و باطن او عبرت است پس ہر کہ نشانت  
اشارہ را حلال شد برائے او سماع و اگر نہ پس تحقیق در خواست کرد فتنہ را  
و پیش آمد بلا ہام فتنیت بھال السماع اللطیف غذاء الارواح لاهل المعرفۃ  
و بالنظر الی نفسہ حسن قبیلہ اصلا اذھو حظ الارواح و بہ  
ہزبت لاشباہت پس ثابت شد باینکہ تحقیق سماع لطیف  
غذائے روح ہست برائے اہل معرفت و نظر کردن سوئے ذات  
خود نیکوست زبوں نیست ہرگز جہتہ این کہ او حظ روح ہست و باو  
جنش جسم ہست ہم کما قال ابو علی الدقاق السماع لطف غذاء الارواح  
لاھل المعرفۃ و لکن <sup>مختلف</sup> لہ حکم الاستماعین ت چنانکہ گفتمہ است ابو علی دقاق  
کہ سماع لطف تر غذائے ارواح ہست بنا بر اہل معرفت و لیکن  
مختلف میشود حکم او بہ حکم شنوندگان ہم فمن جملہ علی حق فله حق و من  
جملہ علی ضدہ فهو کذلک ت پس ہر کہ حل کرد او را بر حق  
پس برائے او حق است و کسیکہ حل کرد او را بر ضدا یعنی برخلاف  
حق پس او پچھنیں است یعنی سماع ہم خلاف است ہم فهو کالرائیۃ

الشجرينة اذا هبت على البساتين بروح المشامر يطيبه واذافت  
 على الزابل يحرق نفسها ثم پس سماع مانند باد درخت هاست و قتيکه روز  
 برباغ باراحت می بخشد شام را بخوشبویی خود و وقتیکه میگذرد بر  
 قاذورات میسوزاند آزا ذوات او بسبب بدبوئی هم فلاحیاطبه  
 علی قدر استعداد المستمعین است پس احتیاط بسمع بر اندازده شود  
 شنوندگان است هم لذلك قال الثبيني في السماع ثلاثة مسموع ومستمع وسماع  
 و برای همین فرموده است حضرت شیخ سلطان المشایخ  
 رحمة العالمین که در سماع شنوندگان سه قسم اندم مسموع و مستمع و  
 سماع فالسموع یسمع بوقت والمستمع یسمع بجال والسماع یسمع بحیث  
 پس سماع میشود بوقت و مستمع میشود بجال و سماع میشود بحیث  
 هم قصفته المسموع التواجد و صفته المسموع الواحد صفته السماع الوجود  
 كما سندر هذا فصل پس صفته یسمع تواجد است و صفته مستمع وجد است و صفته  
 سماع وجود است چنانچه قریب است که ذکر میکنیم درین اصل هم الاصل  
 عاشر فی بیان حقیقة التواجد است اصل و هم در  
 بیان حقیقت تواجد است هم التواجد حرکتیه موزونه تصدیر عن المسموع



پُرشدند از پروردگار خود شنیدن کلام یعنی سبب شیرینی او هم و الا سحر  
 فاذا سمعوا لسامع حرمهم ذكرك ذاك و روح ت پس هر گاه که شنیدند  
 سماع را حرکت دینید او شان را ذکر همون آواز هم فالاهتر از به لیس بنکران  
 ابی علیه السلام فعل کذا و الصحابة رضی الله تعالی عنهم کثرت پس جنبش کردن  
 بسامع نیست انکار کرده شده چرا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم همچنان کرده است و  
 صحابه رضی الله تعالی عنهم همچنان کرده اندم و قدری از نه علیه الصلوة والسلام  
 قال العلی رضی الله تعالی عنه انت منی و انا منک فخلت و تحقیق روایت کرده  
 شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت برائے علی رضی الله تعالی  
 عنه که تو از من هستی و من از تو هستم پس او ازین بشاشت جنبش فرمودم  
 و قال نجعفر رضی الله تعالی عنه الله خلقه و خلقه فخلت و گفته است  
 آنسرور صلی الله علیه و سلم برائے جعفر رضی الله تعالی عنه که شایسته هستی تو خلقی  
 مرا یعنی پیدایش مرا در اعضائے بدن و خلق مرا یعنی اخلاق مرا پس جنبش  
 نمودم و قال لزید رضی الله تعالی عنه انت اخونا و هو لنا فخلت و گفته است  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم برائے زید رضی الله تعالی عنه که تو برادر من هستی  
 و محبوب من هستی پس او جنبش نمودم و التجبیل عند الطرب و هو صفت



است به نوع نوع شدن احوال و شان یعنی حرکت آنها بسیار قسم است هم حرکت  
 تصدیر عند عند وی حرکت مذکور عند القات یک حرکتی است که صادر  
 میشود از آن یعنی از تو او جدا کننده نزدیک شدت حرکت این حرکت مثل حرکت  
 جانور فرج کرده شده است نزدیک فرج کردن هم و حرکت تو جدهم عند الطلب  
 وی کی حرکت النون عند مشاهدات البصر عن المساکت و دیگر حرکتی است که  
 یافته میشود باو شان نزدیک طلب این مانند حرکت ماهی است نزدیک دیدن  
 دریا را از کنار هم و حرکت تبعث عنهم عند الطوبی و کی حرکت القرائش عند  
 لقاء النور و دیگر حرکتی است که بر انگیزته میشود از او شان نزدیک خوشی  
 و این مانند حرکت نزدیک ملاقات کردن نورم فالنقب النفسی الطلب للقلب  
 والطرب للروح پس لقب برائے نفس است و طلب برائے دل است و  
 طرب برائے روح است هم فالنفس به هلك والقلب بسلك الروح ملك  
 پس نفس با و هلاک شد و دل راه یافته شد و روح مالک شد هم فهذا لا  
 هذا و مختصاً بآهل الكمال كما اهتد النبي صلى الله عليه وسلم مع الصحابة عند سماع هذه  
 القصة  
 المختص بالحب پس این جنبش خاص کرده شده است باهل کمال چنانچه  
 جنبش کرده است پیغمبر صلی الله علیه و سلم همراه یاران نزدیک شنیدن این قصیده

که پراستی از دوستی شعور لست جیتلو اکید: فلا طیب الا لراق <sup>الله</sup>

شفقت به هندا رقیق و تریاق ترجمه این است البته تحقیق بگزید ما دوستی

جگر پس نیست حکیم برائے او و نه دوام نگردد و سستیکه فریفته شده ام من اورا

پس نزدیک و دوام من است و تریاق من است شخصی ترجمه این رباعی

در نظم فارسی کرده است  
رباعی

بگزید ما عشقت جگر کباب مارا نه طیب می شناسد نه فسوں گراین دوارا

مگر آن حبیب دل بسور بود جان رستم بفسوں گری در آید بگت علاج مارا

هم حتی سقط در آه عن منکبیه تا اینکه افتاد چادر آنحضرت صلی الله

علیه وسلم از شانزدهم فاذا کان لتواجد فعل النبی صلی الله علیه و صحابه رضی الله

تعالی عنهم و محبت پس هر گاه بیکه شد تو اجد کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم و یاران او

رضی الله تعالی عنهم پس او نیکوست هم و آنکان بالنظر الظاهر و لعب که نسبت

گرفت لعب تو چه خوب است یا رسول الله پس منع فرمود اورا پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم چنانچه ذکر کردیم هم و کان له ظاهر و باطن ظاهر و حرکات فرشته  
 و باطن غلبات **مخفیست** و بست برکے و جد ظاهر و باطن ظاهر او حرکت باست  
 که دیده می شوند و باطن او غلبه بائی است یعنی واردات پوشیده است

هم فهو عندنا باب الصلوة هنالذ هم لا یطلعون علی الغلبة الشریة **یعنی آنکه**

ت پس از نزدیک صاحبان صورت یعنی ظاهر میان بهو و عیب است

سبب اینکه ایشان اطلاع نمیدارند بر غلبه یعنی بزوات پوشیده و حس میکنند یعنی

می بیند حرکت صوریه را یعنی ظاهریه را هم و عندنا صحیح السراج کذا هم یغلبون

بالمشاهدة السریة و لا یشاهدون الحکمة الصورت و نزدیک صاحبان راز

یعنی اهل باطن کوششی است یعنی دولتی است زیرا که او نشان غلبه کرده میشوند

بمشاهدة سریه و نمی بیند حرکت ظاهریه را هم فهذه الخ المسمیة بنوعی عن هاتین

الکلمین و هو الصحیح المشبهه فیه است پس این حدیث ستم کرده

شده خبر میرد باری هر دو حالت و همین صحیح است نیست مشبهه هر دو اما **عجالت**

حب العوزیه محمول قول معیاره فی طلاق التواجد علی **العجب** میکند



ترو صاحب عوارف درین محل کرده شده است بر قول معاویہ در اطلاق  
 کردن تو اجد را بر لعبم فهو شیخ ذاکر شاگرد نعمة الله تعالى یقصر عن ذکره  
 لیلاد و نهاد اسگوجهار اقبی کے صفی اللذکره لکن لیس من عالمه العشق و غلبه السماع  
 شعور است پس آن شیخ ذکر کننده است و شکر کننده است به نعت  
 خدای تعالی مستی میکند و غافل نماید از ذکر حق سبحانه شب و روز است  
 و با او از بلند و نزدیک است سوائے صفت ملائکہ لیکن نیست برائے او احوال  
 عشق و غلبه سماع شعورم اذ لیس بینی ما ملازمة مسامحة لا یوجد احد  
 بد و الاخرت چاکر نیت در میان آن هر دو لازم برابری کہ نہ یافته  
 میشود یکی بدون دیگر کم کما ذکر شیخ نظام الحق والدين عن الشیخ العار  
 نجم الدین قدس الله سرهما فی القوال انه قال نشانه فی کل نعمة ما ینکسر  
 للنشر جودها فی موجود لهذا الخیر العزیز الا نعمة الشوق و نعمة السماع فانها  
 مقفوعه بقوة الصحوة الاستغالات <sup>بالتعب</sup> چنانچه ذکر کرده است شیخ ما رحمته للعالمین  
 سلطان الشایخ حضرت نظام الحق والملة والدين از شیخ عارف نجم الدین  
 قدس سرهما در فوائد الفوائد شریف کہ تحقیق گفت آنحضرت در شان او کہ تحقیق  
 درین بر نعتی کہ ممکن باشد برائے آدمی وجود او پس آن نعت موجود است

برای این برادر عزیز مگر نعمت عشق و نعمت سماع پس اثر این هر دو گم شده  
است از او برائے قوی شدن صحو و مشغول شدن او در عبادت مقلجانان  
که بدل علی ضعف هذا الخبر بل يرجع الى ضعف الحلال كان صاحب القوة در  
فیوهو قول الحمد رسول الله صلى الله عليه وآله واعلم بالسنة والاخبار ويعرف بصحة  
م پس خلیان او دالت نمیکند بر ضعیف شدن این حدیث بلکه رجوع میکند  
سوی ضعف حال آن شیخ چرا که صاحب قوه القلوب درج کرده است  
این حدیث را در کتاب خود و این صاحب قوه القلوب نزدیکتر است  
زمانه جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انا ترست بحدیثها و خبر میدارد به صحیح  
شدن حدیث م فافهمت پس فهم کن م الخاتمة ت خاتمه است  
م اعلم ان مسألة السماع مختلف بين الفریقین المذکورین كما بیننا  
ت بدانکه مسئله سماع اختلاف کرده شده است در میان فرقه های ذکر کرده  
شده چنانچه بیان کردیم م فلا یكون اباحة مقيدة بزمان و زمان  
ت پس نخواهد شد مباح شدن او قید کرده شد بیک زمان بدون زمانه و مگر  
م كذلك اباحة و الحرمة كما هنا لا یثبتان کما بالو الوعی بعد نبینا علیه  
و السلاط متقطع همچنان مباح شدن و حرام شدن همچو این دو حکم ثابت نمیشوند

مگر بوجی و وحی بعد پیغمبر صلی الله علیه و سلم منقطع است م فکیف یصح قول <sup>المتکلم</sup>  
 انه قال علیه البیتحقه ان السماع کان مباحا فی زمان السلف فلان  
 حرام بالاتفاق اذا اهل زماننا <sup>مفقود</sup> پس چگونه صحیح میشود قول انکار کنند  
 که تحقیق او گفت برا و باو چیزیکه آل مستحی او است که تحقیق سماع بود مباح در  
 زمان سلف پس اکنون حرام است بالاتفاق جهت اینکه مردم اهل  
 در زمان ما گم شده اند و هو ادعاء الوحی و اطلاع الغیب لان <sup>ان</sup> فقد  
 لا یحقق الایها و هو کفر بالاتفاق و این دعوی وحی و علم غیب است چرا که گم شدن اهل  
 معلوم نمیشود مگر بان هر دو و این کفر است بالاتفاق زیرا که وحی موقوف  
 است و عالم غیب خدائے تعالی است م فثبت ان به قوام الضلال و <sup>بقول</sup>  
 مثل هذه الامتداد المضال پس ثابت شد که تحقیق باین یعنی بقول  
 منکر قوام گمراهی است و نیکیا ماننا این مگر بدعتی گمراه م فافتمت پس نیم کن  
 م واجتنب عنده و پرهنیز کن ازوم و انظر فی هذه الرسالة لبعین الانصاف  
<sup>الاخلاف</sup> و نظر کن رین ساز چشم انصاف تا آنکه متحقق شود خلاف  
 احتمال و فقوات الله تعا و ایداعا منابعت الصلحین بحق نبی المختار و آله الاحیاء  
 و توفیق به تراخذ تعالی و مایان را بر تابعداری سلف نیک مروان بحق پیغمبر  
 و اولاد او که نیکوانند.



۵۔ عمل ترکیب گلکان باب سوم سے آئینک گیارہ آئے (۲۶) رسالہ ورزش سہ (۲۸) رسالہ کرکٹ ۲ (۲۹) خواجہ صرف  
 و خواجہ فارسی حصار ۲ (۳۰) تہسبیل الترمذیہ ۳ (۳۱) مخزن المباحث انگریزی ۲ (۳۲) انگریزی محاوروں کی  
 میٹریکل مع ترجمہ اردو و نظیر انگریزی ۸ (۳۳) جغرافیہ پنجاب ۱ (۳۴) جغرافیہ ہند ۲ (۳۵) جغرافیہ  
 ایشیا ۳ (۳۶) مرثیہ جغرافیہ پر دو حصہ ۱ (۳۷) گلشن مساحت ۵ (۳۸) رسالہ ترکیب فارسی ۱ (۳۹)  
 رسالہ ترکیب اردو ۳ (۴۰) مخزن اسالات جبر یہ عہد (۴۱) کتب قانونی (۱) شرح ایکٹ معاہدہ نمبر ۱۷۷  
 کے (۲) شرح تقریرات ہند (۳) شرح ایکٹ رجسٹری نمبر ۱۷۷ کے (۴) شرح ضابطہ دیوانی  
 لغات دفعہ ۱۷۷ عہد (۵) قانون ضابطہ دیوانی ترجمہ صحیح ۱۱ (۶) قانون عدالتہائے پنجاب ۵ (۷) قانون اقوام و  
 دو ایگلی ججان عہد (۸) ایکٹ ۱۷۷۷ حصول سائٹیکٹ و ضابطہ قانونی متوفیان شرح فصل ۱۵ (۹) اصول شرح  
 محمدی حصار ۱ (۱۰) اصول و حرم شاستر عہد (۱۱) پاکٹ بک مجموعہ مختلف قوانین مجریہ ہند عہد -  
 (۱۲) کتب شوقیہ و غیرہ (۱) سفر نامہ یورپ بابو آناشکر دیوی دیکرہ پید تین آئے (۲) قصہ حساب حکیم ایک  
 دلچسپ انگریزی نوویل کا اتحاد اردو و عہد ۹ (۳) دیوان وصل باب ۱۲ (۴) دیوان مضطر جلد دوم ۳  
 (۵) علاج الامراض فارسی مختص حکیم محمد شریف خان صاحب دیوی اللہ عہد (۶) رسالہ علاج شمس جس میں تمام امراض کا علاج  
 بذریعہ شعلہ آفتاب مندرج ہے ۲ (۷) دور بین عالم ہندوستان کی مشہور معروف سات سو عمارتوں کے نقشے  
 مع مختصر حالات عہد (۸) رسالہ علم قیادہ ترجمہ اردو سنسکرت پرتھی سادک جس میں مرد و عورت کے ناخن پائے کے  
 بال تک کا حال درج ہے ۱ (۹) رسالہ کیمیا جس میں گلٹ کونے موتی کے جلادینے پر رقم کا نسخہ کرنے وغیرہ کی نہیں  
 میں عہد (۱۰) گلدستہ طلسمات فریبگ جس میں جلی جگنا اینہد برسا لیسہ کو روپیہ اور روپیہ کو پیسہ بنانا وغیرہ  
 ہزاروں نمائشیں عہد (۱۱) سیریزم یعنی جوہر تقناطیسی المعروف بگینڈا اسرار غیب عہد (۱۲) نسخہ خوب یعنی مجموعہ  
 ۵۷ تصویرات عکسی بادشاہان خاندان تیموریہ مع انکی سگیات و تاریخی حالات ہر ایک انگریزی اور اردو میں علیحدہ علیحدہ  
 پندرہ روپے (۱۳) تشریح انگلت اردو ہر قسم کی دو ایں اور بیاریوں وغیرہ کے نام اور خواص عہد (۱۴) کتاب دست  
 افزا اہل اعدا و استاد انگریزی میں لایق بنانے والی عہد (۱۵) کاشف اسرار غیب جس میں دوسرے نکاح حال سنا اور سنا  
 جواب دینا درج ہے عہد

انکے علاوہ جملہ کتب مفید مدارس حل فریبگیں خلاصے نقشے وغیرہ اور کتب قانونی و شوقیہ و کتب مذہب امامیہ وغیرہ اس  
 مطبع کی معرفت مل سکتی ہیں اور بہت کفایت کے ساتھ روانہ ہو سکتی ہیں۔ تذکرہ الناٹن سوسائٹی کا تذکرہ ۱۱-  
 شمس المساحت ۳۔ اکسیر حیات جس میں ڈاکٹری یونانی بیدک اور جرمین کا علاج بالمقابلہ درج ہے جو۔ آئے۔

المستخرج فیہ مطبع مجب ہند وہلی واقع ورندہ گنج

